

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مرتضی محسنی

۰۶ سپتمبر ۲۰۲۱

ریاکاری امپریالیسم امریکا و همدستانش در افغانستان



یورش نیروهای نظامی ایالات متحد امریکا و شرکایش در ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ به افغانستان که ریاکارانه نام «آزادی پایدار» را بر آن گذاشتند، با مستمسک قراردادن حمله به برج‌های دوقلو در ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ و شکست دولت مستقر در آن کشور یعنی «امارت اسلامی افغانستان» یا همان طالبان (در واقع یکی از پروژه‌های اتاق‌های فکر ایالات متحده امریکا)، نتیجه مطالعات و پژوهش‌های دقیق «پژوهشگران» و «کارشناسان» اتاق‌های فکر وابسته به نظام امپریالیستی در منطقه بود. «پژوهشگران» و «کارشناسانی» که تمام دانش خود را بی‌کم و کاست در خدمت امپریالیسم قرار داده و با مطالعه عمیق و شناخت دقیق جوامع دیگر، عملاً ساز و کار سلطه-هرچه بیشتر سرمایه در مناطق مختلف را طراحی می‌کنند. اینان با توجه به نقاط قوت و ضعف جوامع، پروژه‌هایی با شکل و رنگ محلی، منبعث از فرهنگ مردم آن مناطق تعریف کرده و در خدمت سازمان‌های اطلاعاتی و دولت ایالات متحده امریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی قرار می‌دهند تا در جهت استیلا هر چه بیشتر بر این مناطق، یعنی در جهتی خلاف منافع ملی و مردمی این کشورها مورد استفاده قرار گیرد.

اگرچه در اینجا این جنبه از مسأله چندان مورد بحث نیست، اما باید گفت که از ابتدای شکل‌گیری دوران استعمار، بیشتر «شرق‌شناسان»، «پژوهشگران» و حتی «باستان‌شناسان»، عموماً در پوشش دیپلمات‌ها و جهانگردان ماجراجو و همچنین در قالب مسیون‌های مذهبی کشورهای استعمارگر و سپس امپریالیستی، زمینه مداخلات سیاسی و نظامی را برحسب شرایط کشورها و جوامع پیرامونی برای دولت‌ها و نیروهای مداخله‌جو فراهم ساختند. اما بسیاری از این افراد که در لباس مبدل «محقق» و «پژوهشگر» و «دیپلمات» پنهان شده بودند و مورد احترام بخشی از مردم این کشورها

قرار می‌گرفتند، در واقع جاسوسانی بودند که بیش از آن که فکر و اندیشه خود را در خدمت به بشریت و به ویژه مردم محروم ساکن در کشورهای سه قاره به‌کار گیرند، ضمن ارضای حس ماجراجویی خود، با تلقی این که به «انجام وظایف میهنی» پرداخته‌اند، دانش و اطلاعات خود را بی‌کم و کاست در اختیار نیروهای تجاوزگر سرمایه جهانی قرار داده‌اند. این نوع اقدامات و پروژه‌ها که از سده شانزدهم تاکنون به اشکال مختلف و در سطوحی گسترده انجام شده است تا پایان کار و افول کامل امپریالیسم جهانی ادامه خواهد داشت. این پدیده که ریشه در شیوه تفکر «اروپا محوری» دارد، تاکنون همچون سم مهلکی بسیاری از اندیشمندان کشورهای غربی را در دام خود گرفتار کرده و متأسفانه بر اندیشه بخش بزرگی از این «متفکران»، «اندیشمندان»، «مؤرخین»، ... غربی همچنان سلطه دارد.



اشغال افغانستان و به ظاهر شکست دولت طالبان که پیش از آن با قساوت هر چه تمام‌تر دولت نجیب‌الله را با حمایت مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم امریکا و غرب و همکاری دولت مرتجعی همچون عربستان و نیز دولت کاملاً وابسته پاکستان و البته همه دولت‌ها و احزاب و سازمان‌های وابسته به تفکر اخوانی، سلفی و تکفیری سرنگون کرده بودند، اقدامی قابل تأمل و مشکوک بود. به بیان دیگر، پروژه‌ای طولانی که در اواخر سده نوزدهم توسط استعمار بریتانیا کلید زده شده بود و در ادامه با دخالت و حمایت مستقیم ایالات متحده امریکا، به بنیان گذاری «اخوان المسلمین» در مصر و سپس سایر کشورهای مسلمان خاورمیانه گسترش یافته بود، سرانجام به پروژه ساخت طالبان، القاعده و داعش و باندهای مخوف دیگر انجامید که همچون غده‌ای سرطانی کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال افریقا و آسیای غربی و مرکزی و شمال قفقاز را فرا گرفت.

این پروژه‌ها، تاکنون علاوه بر گرفتن جان میلیون‌ها نفر از مردم و تخریب بیشتر زیرساخت‌های اقتصادی این مناطق، همچون سد سدیدی در مقابل رشد و توسعه این جوامع قرار گرفته‌اند، آنگونه که به محض آشکار شدن علانمی از رشد و توسعه در این کشورها و یا اندک سرپیچی از فرامین سرمایه جهانی، یکی از گروه‌های متعدد طراحی شده و شکل گرفته توسط «متفکران» و «اندیشمندان» و در واقع «اتاق‌های فکر» کشورهای امپریالیستی سر بر می‌آورند و هنگامه نقش آفرینی‌شان فرا می‌رسد. این گروه‌ها با هدف موفقیت بیشتر در پوشش فرهنگی، مذهبی، ملی همان جوامع ظهور می‌یابند تا با اقداماتی جنایتکارانه و غیر انسانی ضمن نابودی و عقب راندن نیروهای پیشرو و مترقی، سلطه سرمایه جهانی و در رأس آن امپریالیسم امریکا را تأمین و تضمین کنند. این پروژه‌ها تاکنون بیشتر کشورهای مناطق یاد شده را بی نصیب نگذاشته و در هر یک از این کشورها مطابق با شرایط پیش آمده و با استفاده از مطالعات پیشین، توسط افراد و نیروهای از پیش آماده شده و به قول معروف در «آب نمک خوابانده شده» به اجرا درآمده است.

اجرای اینگونه پروژه‌های خانمان‌برانداز که متناسب با مشکلات و ویژگی‌های هر جامعه، شکل و شمایل خاص آن جامعه را به خود می‌گیرند، تا زمانی که جوامع به صورتی قطعی در مسیر استقلال ملی قرار نگیرند و دست امپریالیسم

را از تمامی جوانب و زوایای جامعه خود چه عرصه‌های اقتصادی و چه اجتماعی و فرهنگی کوتاه نکنند، همچنان ادامه خواهد داشت. از این رو، همان‌گونه که گفته شد این پروژه‌ها در مناطق هدف، با شکل و شمایل ویژه همان جوامع به اجراء در آمده اند، در افغانستان صورت خاص آن منطقه را به خود گرفته و در عراق، سوریه، لیبیا، سومالی، یمن، سودان و یا کشورهای امریکای لاتین نیز با شکل‌های خاص و ویژگی‌های همان کشورها، به اجراء در آمده است.



اما آنچه اکنون در افغانستان در حال وقوع است، جایی برای شگفت زده شدن ندارد، چرا که دقیقاً در راستای اجراء همان پروژه از پیش تعیین شده است. اما این بار، هدف این پروژه، فقط کشور مصیبت زده افغانستان نیست، بلکه نقشه شوم و به‌غایت ریاکارانه‌ای در حال اجراء است که فقط از نیروهای امپریالیستی، همانا نیروی سرمایه مالی جهانی شده و دولت‌های محافظ و مقوم این نیروی عمیقاً ضد انسانی که نمی‌توانند کمترین رشد و توسعه و حتی اعلام زبانی استقلال رأی جوامع دیگر را ببینند، برمی‌آید. افغانستان فرومانده در ابتدائی‌ترین امکانات و زیر ساخت‌ها و در مانده از برداشتن اولین گام‌های استقلال سیاسی و اقتصادی، اکنون تبدیل به یک غده سرطانی در میانه جوامع پیش گفته، شده است که علاوه بر تأثیرات مخرب و به شدت ارتجاعی‌اش بر جوامع نامبرده، به ابزاری برای ناامن‌سازی کشورهای بزرگی همچون جمهوری خلق چین در وهله اول و سپس فدراسیون روسیه و البته دیگر کشورهای همسایه افغانستان تبدیل شده است، تا بدین صورت «رویکرد همه‌جانبه گرائی» که مبتنی بر منافع همه کشورهاست و بیشتر از جانب جمهوری خلق چین مورد تأکید قرار گرفته است را مورد تهاجم قرار دهند. پروژه‌ای که امپریالیسم جنایتکار امریکا با همدستانش پس از بیست سال اشغال و حضور مستقیم در افغانستان، اکنون در حال اجراء آن-می‌باشند. اینان در ابتداء به طالبان (به قول بوش پسر نیروی شیطانی) با انجام چندین و چند دور مذاکرات مخفیانه و آشکار در دوحه قطر، بدون شرکت دادن دولت دست‌نشانده خود در افغانستان، مشروعیت دادند و سپس با فرار شبانه و در واقع اقرار به شکستی از شکست، این کشور و منطقه را در میان عملی انجام شده یا همان افزایش تنش‌های بیشتر منطقه‌ئی، قرار دادند.

می‌دانیم که جمهوری خلق چین طبق تمامی اسناد رسمی و منتشر شده-اش به جای جهان «دو قطبی» یا «چندقطبی» همواره به دنبال «رویکردی همه جانبه گرایانه» برای تمام جهان بوده است، ولی امپریالیسم ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی تمام تلاش خود را به‌کار بسته‌اند که تا جای ممکن در این رویکرد انسانی، یعنی واقعیت امپریالیسم جهانی رو به افول و ظهور نیروهای پیشرو و مترقی، کارشکنی کنند و تفوق آن را به انحای مختلف متوقف سازند. بنابراین در تلاشند با ایجاد مناطق متشنج در مجاورت و یا درون این کشورها، از پدید آمدن جهانی که کشورها با حقوقی برابر و فقط بر مبنای توانائی خود در اقتصاد و سطح پیشرفت علوم و تکنولوژی در رقابتی انسانی قرار گیرند، جلوگیری کنند.

نزدیکی سیاسی و اقتصادی هرچه بیشتر فدراسیون روسیه در سال‌های اخیر به جمهوری خلق چین از یک سو و گرایش بیشتر کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و منطقه فوق‌العاده ستراتیژیک اوراسیا به این کشور و حتی نزدیکی کشورهای هائی که وابستگی نسبتاً تام و تمام به امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و کشورهای غربی دارند، از سوی دیگر، بر این ترس و وا همه، هرچه بیشتر امپریالیسم دامن زده است و لاجرم اجرای پروژه‌های ناامن‌سازی این منطقه بسیار پهناور، هدف اصلی نقشه شوم امپریالیسم قرار گرفته است. با نگاهی گذرا به تشنج‌های که به اشکال گوناگون از شرق تا غرب برپا شده است، عمق این نقشه شوم قابل مشاهده است. از ناآرامی‌ها در هانگ کانگ، پروپاگانداى به راه انداخته شده درباره اویغورهای چینی تا آماده‌سازی نوعی جنگ داخلی در میانمار و برخی تحرکات مشکوک در کشورهای شرق و غرب بحیره خزر توسط ایالات متحده آمریکا و یا پایگاه نظامی‌اش در منطقه یعنی اسرائیل، تا عراق، سوریه و لبنان و تمامی شمال آفریقا حتی برخی نقاط آفریقای سیاه و به صورت آشکار و ملموس برای ما، رفتار در پیش گرفته شده با جمهوری اسلامی ایران، همگی در پروژه افزایش تشنج در این منطقه وسیع و بسیار مهم از جهان می‌گنجد.



اما اکنون ایجاد یک مرکز متشنج و به شدت خطرناک همچون یک غده سرطانی در افغانستان با خروج برنامه ریزی شده نیروهای ایالات متحده و همدستانش از افغانستان و ایجاد زمینه قدرت‌گیری مجدد طالبان و یا روشن کردن جنگ خانمانسوز داخلی و تا جای ممکن سرایت آن به مناطق هم مرز با افغانستان، بدون کمترین توجه به میلیون‌ها مردم ساکن در این منطقه وسیع، راهی است که امپریالیسم در حال زوال تلاش می‌کند از این مسیر، مانع تحقق سیاست «چندجانبه‌گرایی» در قالب پروژه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی همچون پروژه عظیم «بیک کمربند - یک جاده» و پیمان‌های شانگهای، اوراسیا و ... شود.

می‌توان امید داشت که این بار با تکیه بر تجربه گذشته و مشاهده خیل عظیم خرابی‌ها و کشتارهایی که در ابتدای دهه دوم این سده، توسط امپریالیسم آمریکا و شرکای بزرگ و کوچکش به دست باندهای جنایتکار تکفیری انجام شده و میلیون‌ها انسان را قربانی خود ساخته است، با روشن بینی و واقع‌گرایی مجموعه دولت‌ها و مردم این کشورها و عقب راندن این نیروهای جنایتکار و همچنین افساء و طرد نیروهائی که به عنوان ستون پنجم امپریالیسم عمل می‌کنند، همچون «گروه ۳۲ نفر معروفه ایرانی»، که برای نجات خود دست به دامن نفتالی بنت نخست وزیر صهیونیست دولت جنایتکار و کودک‌کش اسرائیل شده‌اند، این بار اجازه انجام هر عملی از امپریالیسم و نمایندگان در منطقه سلب شود و در حالتی خوش‌بینانه شاید بتوان امید داشت که این مرحله را شروع پایان تلاش‌های جهان سرمایه برای تفوق مجددش بر جهان تلقی کرد. امید که چنان باد!

مرتضی محسنی (۱۹ تیر [سرطان] ۱۴۰۰)

دانش و امید، شماره ۷، شهریور [سنبله] ۱۴۰۰